اندیشه انتقادی | سیدمیثم میرتاج‌الدینی

مدیریت جنسی یا تربیت جنسی؟

در یک معنا سیاست یعنی مدیریت و از این جهت می‌توان گفت قدرت سیاسی همواره درصدد مدیریت است و پای آن به ریزترین مسائل و شخصی‌ترین موضوعات هم می‌رسد. تفاوت قدرت‌های سیاسی جهان مدرن هم در اصل مدیریت نیست، بلکه در نوع مدیریت است که الگوهای سیاسی کلان را می‌آفرینند؛ به‌عنوان مثال در یک نوع مدیریت، هرم قدرت تمایل به سرکوب رفتارهای خارج از میل و اراده خود دارد که استبداد و دیکتاتوری را می‌آفریند و در دیگر مدل مدیریتی، قدرت‌ها اجازه بروز هر نوع رفتاری را صادر می‌کنند تا به راحتی امکان رصد، مطالعه و جهت‌دهی به آن را داشته باشند. البته صدور اجازه به بروز هر رفتار، بدون مرز نیست بلکه اگر رفتاری را نفی‌کننده اصل قدرت یا نفی‌کننده مشروعیت پایگاه اعمال سیاست بدانند، هرگز اجازه بروز به آن را نمی‌دهند و شیوه سرکوب البته با عناوین موجه همچنان جریان می‌یابد.

در هر صورت میل و عطش شدیدی که نسبت به مدیریت هرچیز وجود دارد، زیربنای بسیاری از قدرت‌های سیاسی را شکل می‌دهد و ارضای این میل سبب ورود مدل‌های مدیریتی به شخصی‌ترین رفتارها در حیات فردی نیز می‌شود؛ مانند دخالت قدرت‌های سیاسی در مدیریت امر جنسی. شاید جورج اورول که در کتاب رمان ۱۹۸۴ تصویری خشن از نوع دخالت کمونیسم در زندگی شخصی افراد و سلب آزادی رفتار را ارائه کرد و به نوعی سعی در نشان دادن خصیصه‌های مستبدانه کمونیسم داشت، اگر به لایه‌های باطنی «قدرت سیاسی» پی برده بود، صرفا این دست نظام‌های سیاسی را مورد تخطئه قرار نمی‌داد و متوجه می‌شد ماهیت اساسی قدرت در جهان مدرن، میل به دخالت و اعمال مدیریت است و این میل به شکلی جنون‌آمیز به تمام ابعاد زندگی بشر ورود کرده و البته در این مسیر مدل ویژه خود را پیاده می‌کند که نمونه آن را می‌شود در مدیریت امر جنسی یافت.

تولید ادبیات گونه‌شناسانه پیرامون انحرافات جنسی از همین جهت قابل تحلیل است؛ به‌عنوان مثال آنجا که لواط از یک عمل انحرافی و حتی ارتداد مذهبی-کلیسایی به هم‌جنس‌خواهی و نوعی تمایل متمایز تغییر شکل داد، مسئله مدیریت در میان بود. همچنین دیگر انحرافاتی که روانشناسان سده نوزدهم با اسامی ظاهراً موجه طبقه‌بندی کردند. هدف رسمیت‌بخشی به این همه انحرافات جنسی برآمده از انحطاط اخلاقی و ولنگاری اشباع‌ناشدنی، دادن واقعیتی تحلیلی به آنهاست برای توسعه مدیریت و اعمال قدرت بر همه‌چیز.

از جهت دیگر، آنگاه که قدرت تصمیم می‌گیرد به‌جای حذف و مخفی ساختن انواع انحرافات جنسی، آنها را به رسمیت بشناسد و سپس به‌عنوان گونه‌های متفاوت معرفی کند، در وهله اول این امر، «آزادی» به‌نظر می‌رسد و خوشایند آنهایی است که لیبرالیسم را بابت همین تساهل و تسامح و عدم‌دخالت در بروز امیال شخصی و کیفیت زندگی خصوصی می‌ستایند اما کمی دقت نشان می‌دهد این گونه‌شناسی و طبقه‌بندی و رسمیت بخشیدن به انواع انحرافات جنسی با اسامی زیبا و توجیه‌گر و فریبنده، برای مدیریت و اعمال قدرت است و التفات به این وجه، سراب آزادی را تبخیر می‌کند.

به سبب همین میل شدید و افراطی به مدیریت هرچیز، گفتمان‌های جنسی از سده‌هجدهم به بعد قارچ‌گونه رشد یافتند که چند دستورالعمل کلی را سامان می‌دادند: تحریک به سخن گفتن، سازوکارهای شنیدن و ثبت، روش‌هایی برای مشاهده، استنطاق و صورت‌بندی علمی. اینگونه رفتارهای جنسی از مخفیگاه بیرون آمد و ملزم شد وجود گفتمانی داشته باشد. در واقع جهان جدید به پرگویی عظیم پیرامون امرجنسی مبتلا شد. (فوکو، اراده به دانستن، ص ۴۱)

مسئله اصلی این گفتمان‌ها نیز کاهش انحرافات در حوزه امر جنسی نیست؛ چرا که اساسا آنها به انحراف در این زمینه قائل نیستند بلکه مسئله اصلی، مدیریت هر چیزی است که امکان مدیریت را دارد. در همین راستا قدرت سیاسی با تمام گفتمان‌های خرد و کلانش، علاقه وافری به کمیت‌سازی نشان می‌دهد تا بتواند با اعداد و ارقام و آمار، مسیر مدیریت را فراهم سازد و در نتیجه اگر موضوعی به لحاظ ماهوی نتواند به زبان عدد و رقم درآید و آماری شود، آن موضوع تا حد زیادی از اعمال مدیریت خارج شده و این نوعی انحراف از گفتمان تلقی می‌شود.

اما اسلام تربیتی، هم برخلاف مدرنیته و هم برخلاف مسیحیت کلیسایی قرون‌وسطی و عصر رنسانس که اعتراف به گناه جنسی با تعریف جزئیات را الزامی می‌دانست؛ هرگز پرده‌برداری از گناهان گذشته را تجویز نکرده و حتی از بازگویی آن منع می‌کند و آن را به مسیر ارتباطی و بی‌واسطه فرد با خدا هدایت می‌کند. به‌گونه‌ای که گویی تعمدا درصدد عدم‌دخالت در این فضای شخصی است و هرگز قصد مدیریت آن را ندارد. البته عدم‌تمایل اسلام به واگذاری مدیریت امر جنسی به‌عنوان یکی از ابعاد مهم زندگی فردی و شخصی به سایر انسان‌ها، به‌معنای نداشتن برنامه تربیتی در حوزه امر جنسی نیست. این موضوع زمانی روشن می‌شود که بدانیم اساسا تربیت مقوله‌ای جدا از مدیریت و سیاست است. مختصرا می‌توان گفت در تربیت هدف اعمال قدرت نیست بلکه پرورش و رشد است و این ادبیات هرگز با صورت‌های علمی مدرن، تفهیم نمی‌شود. چنانچه مفهوم «اشاعه فحشاء» یا گناه قلمداد کردن هرگونه انحراف از طبیعت و فطرت انسانی فهم نمی‌شود.

معنویت گرایی جعلی

نقدی بر ترفندهای «شکرگزاری» و «قانون جذب» و جریان‌های ظاهرا معنویت‌گرا و همسو با سرمایه‌داری

اندیشه فرهنگی | مریم اردویی

شکرگزاری یکی از تمایلات فطری انسان است که خداوند در وجود انسان‌ها به ودیعه گذاشته است. در آموزه‌های دینی اسلام نیز تأکیدات فراوانی بر روحیه شکرگزاری شده و ازدیاد نعمت و فراوانی داشته‌ها ازجمله ثمرات آن ذکر شده است. در دنیای مدرن و با افول معنویت حقیقی و بسط مادی‌گرایی، این نیاز معنوی و فطری بشر نیز دستمایه معنویت‌های نوظهور شده است. سالیانی است با ورود کتاب‌های ترجمه‌ای در باب شکرگزاری به دنیای نشر ایران، بازار این موضوع داغ شده و سبب رواج ایده جدیدی از شکرگزاری در میان مردم شده است که در فضای معنویت‌های روان‌شناختی و با کارکرد جذب ثروت، معرفی و تبلیغ می‌شود. همچنین سمینارها و کارگاه‌های زیادی توسط افراد مشهور و نیمه‌مشهور در سراسر کشور به‌منظور آموزش شکرگزاری در جهت جذب پول برگزار می‌شود که طی آن با استفاده از آموزه‌های مستند «راز» و کتابی با همین نام، در بستری به ظاهر معنوی در کنار بهره‌گیری از برخی آیات و روایات به مخاطب نوید داده می‌شود تا به دنیای بهتری برای زیستن دست پیدا کند. از دیگر سو با گسترش شبکه‌های اجتماعی شاهد ظهور و بروز بلاگرها و اینفلوئنسرهایی هستیم که در قالب گروه‌ها و پیج‌های اینستاگرامی تحت عناوین مختلفی مانند معجزه شکرگزاری، راز شکرگزاری، قدرت شکرگزاری، قدرت جذب و... در حال فعالیت هستند. در ادامه مطالبی انتقادی با مبنای دینی دراین‌باره ارائه می‌شود.

یکی از کتاب‌هایی که بیشترین اقبال را در بین مخاطبان به‌خود اختصاص داده است، کتاب «معجزه» راندا برن است که طی ۲۸گام تلاش می‌کند حس امتنان و سپاسگزاری را در خواننده کتاب بیدار کند و مدعی می‌شود فرد شکرگزار به تمام خواسته‌های خود دست خواهد یافت. این کتاب با اقتباس جمله‌ای از انجیل متی که «هر آن‌کس که دارد، به او بیشتر داده خواهد شد و او در نعمت غرق خواهد شد. هر آن‌کس که ندارد، حتی آنچه دارد نیز از او ستانده خواهد شد.» مدعی شده در این جمله رازی وجود دارد که در یک کلمه پنهان نهفته است و آن کلمه «شکر» است. سپس با ذکر روایاتی از امام صادق علیه‌السلام، پیامبر اکرم(ص) و آیاتی از قرآن و همچنین جملاتی از برخی دانشمندان در زمینه شکرگزاری ادعا می‌کند این آیات کتاب مقدس و قرآن کریم در حال بازگویی حقیقتی هستند که قانون بنیادی علم و جهان است. او سپس در بخش دوم کتاب خود با عنوان «رازی بزرگ که آشکار می‌شود» به شرح این قانون می‌پردازد و معتقد است که شکر از خلال این قانون عام عمل می‌کند که بر کل زندگی انسان تسلط دارد؛ قانونی به نام «قانون جذب». به اعتقاد او این قانون بر تمامی انرژی‌های جهان، از شکل‌گیری یک اتم تا جنبش تمامی سیارات حکمفرما است و طبق آن هر چیزی مشابه‌خود را جذب می‌کند. عمده نقدی که به کتاب برن وارد است، نوع نگاه او به قانون حاکم بر جهان است. او سخن از قانونی به میان می‌آورد که از منظر دینی و علمی پذیرفته نیست.

قانون جذب یکی از اصول مسلک جدیدی به نام تفکر نو است که از حدود اوایل قرن نوزدهم به‌تدریج شکل گرفت. مروجان تفکر نو با ارائه تعریفی نوین از معنویت، آن را به‌معنای بازگشت به نیروهای درونی و پتانسیل الهی درون بیان کرده و ادعا می‌کنند به‌دنبال توانمندسازی انسان‌ها و به حرکت‌درآوردن نیروهای درونی بشری هستند. ریشه چنین افکاری را باید در آموزه‌های کابالا یا عرفان یهود جست‌وجو کرد که به مثابه یک آیین جادویی در جست‌وجوی نیروهای ناشناخته و تأثیرگذار بر عالم و نفوذ در ساختار خلقت است. کابالا یا قباله، آموزه‌های صوفیانه رمزی و غیروحیانی است که از گذشته، میان گروهی از رهبران یهودی دست به‌دست شده است. کابالیست‌ها بر مبنای یکی از اعتقاداتشان به نام «اصل قاطعیت» بر این باورند که برای دست‌یافتن به خواسته‌ها می‌بایست هنگام دعاکردن با قدرت از خدا بخواهند تا خداوند آن کار را انجام دهد و هرچه اعتماد و قدرت خواستن بیشتر باشد امکان به وقوع پیوستن آن خواسته نیز بیشتر خواهد شد. در این نگاه دین و اعتقاد فرد اهمیتی ندارد و فقط درخواست انسان از کائنات موضوعیت دارد. همچنین اراده خداوند حاکم بر جهان نیست، بلکه خواست خداوند تابعی از خواست انسان است. براساس این نوع از عرفان، خداوند در طبیعت، انسان و تاریخ حلول کرده، با آنها متحد می‌شود. در این حالت دیگر خداوند بیرون از آنها وجود مستقلی ندارد و به همین دلیل، وجود در یک سطح خلاصه می‌شود و از یک قانون پیروی می‌کند. در نتیجه هر کس که با این قانون (گنوستیک) آشنا باشد، می‌تواند بر تمام جهان حکم براند؛ به‌عبارتی هر کس خدایی درون خویش دارد. درحالی‌که در تفکر توحیدی این باور از وحدت وجود برابر با کفر و الحاد است و حلول الهی با تفکر توحیدی کاملا در تضاد است. از طرفی ویژگی‌های یک مسلک حق عرفانی آن است که تمام شئون زندگی را متوجه خدا کند نه متوجه انسان و تمام دعوت‌ها به سمت وحدت باشد نه کثرت.

کتاب «راز» که اثر دیگری از راندا برن است، قانون جذب را اینگونه تعریف می‌کند: «قانون کشش می‌گوید هر چیزی مشابه خود را جذب می‌کند. این در سطح افکار ما رخ می‌دهد. بنابراین وقتی شما فکری در سر دارید، فکرهای مشابه بیشتری را به‌خود جذب می‌کنید. این بدان معناست که ذهن قدرت خلق خواسته‌های ما را در عالم خارج دارد و تمام زندگی ما وابسته به خواسته‌ها و تصاویر ذهنی ما است.» راندا برن در کتاب «راز» وظیفه انسان را برای رسیدن به خواسته‌هایش تنها تمرکز بر افکار عنوان می‌کند و معتقد است که وظیفه ما به‌عنوان انسان این است که افکارمان را بر آنچه می‌خواهیم متمرکز کنیم. آنها را به وضوح ببینیم و تجسم کنیم. با این کار یکی از بزرگ‌ترین قوانین هستی را به مرحله عمل درمی‌آوریم و این قانون همان قانون کشش است. به‌عبارت دقیق‌تر در قانون جذب انسان کانون و محور عالم قلمداد می‌شود که بر جهان حکمفرمایی می‌کند و نیروی برآوردن خواسته‌های او در درونش قرار دارد که وابسته به قدرت تصور و تجسم انسان است. در کتاب راز، کائنات به‌عنوان غول چراغ جادوی انسان معرفی می‌شود که اوامر او را اطاعت می‌کند؛ «در واقع غول تنها به هر یک از خواسته‌های شما پاسخ می‌دهد و آن را اجابت می‌کند. غول همان کشش است که همیشه وجود داشته است و به هر آنچه شما بر زبان می‌آورید، در موردش فکر می‌کنید یا به آن عمل می‌کنید، پاسخ می‌دهد.» حتی باور به توحید در قانون جذب اینگونه است که معتقد باشیم خداوند خودش را وقف هوس‌های انسان کرده و هرچه انسان اراده کند او هم اراده می‌کند، نه خدایی که از بندگانش عبادت و اطاعت خواسته است. اینگونه محوریت دادن به خواسته‌ها و تمنیات انسان، محصول پارادایم سکولاریسم و دنیاگرایی است که ذیل سوپر پارادایم امانیسم پرورش یافته است؛ یعنی همان نظام معرفتی که انسان را محور هستی می‌داند و خواسته، لذت و امیال نفسانی او را اصیل‌ترین اصل در نهاد انسانی می‌داند.

کارکرد قانون جذب در جامعه امروزی در تعارض با آموزه‌های دینی است. هدف دین سعادت و کمال معنوی انسان با بهره‌گیری از تمتعات دنیایی است. در آیات قرآن نیز بارها از دنیا به‌عنوان متاع ناچیز یادشده و آخرت سرای همیشگی و حیات حقیقی ذکر شده است. اما قانون جذب با دلبسته‌کردن و مشغول‌کردن افکار و احساسات به خواسته‌های دنیوی، مردم را از درون گرفتار دنیا می‌کند و در نتیجه راه ستم‌پذیری، سرخوشی‌های پوچ و تسلیم‌شدن در برابر قدرت‌های نامشروع را هموار می‌سازد. شاید بارها این عبارات را توسط افراد مختلف شنیده باشید که چرا «مرگ بر آمریکا» می‌گویید، حتی برخی به لعن زیارت عاشورا ایراد گرفته و آن را مصداق تفکر و احساسات منفی می‌دانند و معتقدند آثار این لعن به زندگی ما برمی‌گردد؛ چراکه افکار، مشابه‌خود را جذب می‌کنند. در قرآن آیاتی آمده که به صراحت افرادی را لعن می‌کند: «لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داوود.» از سویی برائت یکی از فروع دین اسلام است و طلب مرگ برای کفار در آیات متعدد قرآن ذکر شده است. پیدایش چنین باورهایی در جامعه ثمره نشر و بسط آموزه‌های قانون جذب میان مردم است. در واقع کسی که به قانون جذب پایبند می‌شود، باید ستم‌ها و سیاهی‌های موجود را نادیده بگیرد و با آنها مبارزه نکند؛ حتی به مبارزه با آنها فکر هم نکند؛ چرا که براساس آموزش‌های قانون جذب، هر چیزی را بخواهی از بین ببری، تقویت می‌شود. پل هرینگتون، نویسنده کتاب «راز برای نوجوانان» می‌نویسد: وقتی شما در مخالفت با جنگ تظاهرات کنید، در واقع در برابر جنگ مقاومت بورزید و به‌شدت از جنگ متنفر شوید، بیشتر آن را خلق می‌کنید. در کتاب راز نیز صراحتا عنوان می‌شود که مبارزه با فقر، مبارزه با جنگ، مبارزه با موادمخدر، مبارزه با تروریسم و مبارزه با خشونت در عمل میزان بیشتری از آنچه نمی‌خواهیم را به ارمغان می‌آورد؛ زیرا هر آنچه در برابرش مقاومت کنید، برجا خواهد ماند.

آموزه‌های کتاب معجزه علاوه بر ایرادات جدی مبنایی، مروج تفکرات شرک‌آلود دیگری نیز هست. به‌عنوان مثال راندا برن در این کتاب تمرین‌هایی را در خلال یک برنامه ۲۸روزه ارائه می‌دهد. او مدعی می‌شود اگر هر روز یکی از تمرین‌های شکرگزاری را انجام دهید، پس از ۲۶روز تأثیری شگفت‌انگیز در زندگی‌تان مشاهده خواهید کرد؛ تمرینی که در روز دوم ارائه می‌دهد با عنوان «سنگ جادویی» در کتاب آمده است. او می‌گوید: «سنگی پیدا کن. سنگی که در کف دست‌ات جا بگیرد و بتوانی دست خود را به دور آن مشت کنی. سنگی که صیقلی و نرم باشد، لبه‌های تیز و خشن نداشته باشد، سنگین نباشد و با لمس آن احساسی دلپذیر پیدا کنی.» در ادامه از مخاطب می‌خواهد بعد از یافتن سنگی با چنین خصوصیات، آن را در مکانی قرار دهد تا هر شب پیش از رفتن به رختخواب بتواند آن را ببیند و لمس کند و حین لمس کردن به اتفاقات خوبی فکر کند که در طول روز برایش رقم خورده است، سپس عبارت جادویی سپاسگزارم را به زبان آورده و سنگ جادویی را به جای خودش برگرداند و این عمل را طی ۲۶ شب تکرار کند.

این شیوه عجیب شکرگزاری که برن در همان مرحله ابتدایی آن را آموزش می‌دهد، شائبه آیینی شرک‌آلود را به همراه دارد که مخاطب را به برقراری ارتباط با تکه‌ای سنگ سوق می‌دهد و به جای دعوت به برقراری ارتباط مستقیم با خداوند و تشکر از او، توجه فرد را معطوف به سنگی می‌کند که بخشی از کائنات است. نکته قابل تأمل دیگری که در نقد این کتاب می‌توان به آن اشاره کرد، به بخشی از کتاب بازمی‌گردد که به‌وجود گرسنگان و محرومان جهان اشاره می‌کند و راهکار کاهش فقر و محرومیت در جهان را تنها افزایش انسان‌هایی می‌داند که بیشتر شکرگزار موهبت آب و غذای خود باشند؛ چرا که در این صورت به واسطه قانون جذب، عکس‌العمل جهانی برطرف‌شدن کمبود آب و غذا در جهان خواهد بود!! توصیه‌هایی که گویی درصدد نامرئی‌کردن ظالم و در نتیجه سبب انفعال در برابر بی‌عدالتی‌های جهان می‌شود که محصول زیاده‌خواهی‌های نظام استکبار و استعمارگران غربی است؛ چراکه به عامل اصلی وجود چنین محرومیت‌هایی اصلا اشاره نمی‌کند. به‌طور کلی می‌توان مدعی شد ترویج و نشر چنین کتبی هم‌جهت با خواست نظام لیبرال سرمایه‌داری است که حیات آن با ارزش‌هایی چون رفاه‌طلبی، دنیاگرایی، لذت‌جویی و مصرف‌گرایی درآمیخته است؛ به‌گونه‌ای که تداوم این نظام به بسط چنین ارزش‌هایی در جامعه بستگی دارد. به فرموده رهبر انقلاب، محور سلطه در دنیای امروز دستگاه‌هایی هستند که یک مجموعه از کارتل‌ها و تراست‌ها، شرکت‌ها و کمپانی‌هایی را در سرتاسر دنیا تشکیل می‌دهند که جز سود شرکت، محاسبه دیگری برایشان معنا ندارد و حقوق ملت‌ها را به‌راحتی پایمال می‌کنند. در چنین نظامی، سرمایه که روند دائمی جذب سود از طریق استثمار انسان و طبیعت است، حرف اول را می‌زند. مبنای ساختارهای اقتصادی امروز جهان، فاصله طبقاتی و تحقیر انسان در مقابل سرمایه است. در چنین ساختارهایی تمام هم و غم انسان‌ها دنیا بوده، به‌گونه‌ای که فقط به‌دنبال ارتقادادن لذات دنیوی، زندگی مادی و رفاه‌محور و شهوت‌طلبانه خود هستند. این شیوه از ارزشگذاری منجر به نفی محوریت آخرت در زندگی فردی و اجتماعی می‌شود. قانون جذب با ترویج ارزش‌های نظام سرمایه‌داری آنها را در عمیق‌ترین سطوح ذهن نیمه‌هوشیار و ناهوشیار جای می‌دهد. درونی‌سازی ارزش‌های نظام سرمایه‌داری بر معنویت‌انگاری پول و رفاه و نیز بر شالوده معنوی پنداشتن ثروتمندان استوار شده است.

اندیشه راهبر

علم بدون معنویت

مقام معظم رهبری: «اینکه گفته می‌شود اسلام‌گرایان روشنفکر و روشن‌بین با تمدن غربی مخالفند، خود معاندان غربی نعل واژگونه می‌زنند؛ وانمود می‌کنند اینها با علم و پیشرفت مخالفند؛ درحالی که مخالفت مؤمن به اسلام با تمدن غربی به‌خاطر پیشرفت علمی و مبارزه با خرافات و علمی کردن همه روابط اجتماعی نیست؛ به‌خاطر خلأ معنویت و فضیلت در این مجموعه دنیایی است. البته این سرنوشت غرب بود که به این ورطه دچار شود. روحانیتی که غرب قبل از رنسانس اروپا به آن دچار بود -آن کج‌فکری‌ها، آن واپسگرایی‌ها، آن تعصب‌های عنادآمیز و به‌کلی دور از عقل و منطق -واکنش‌اش همین‌ها هم بود. وقتی با علم و پیشرفت مخالفت می‌کردند و انسان‌ها را به جرائم موهوم، زنده زنده در آتش می‌سوزاندند -این مربوط به همین دو سه قرن پیش اروپاست؛ مال خیلی قدیم نیست -وقتی خرافات زشت بر همه شئون فکری و معنوی اروپا و کلیسای آن‌روز حاکم بود، نتیجه‌اش می‌شود همین چیزی که در اروپا پیش آمد و اروپا را در این سراشیب انداخت. شما جوان‌ها آن‌روز را خواهید دید که این دنیای متمدن غربی از نبود معنویت، دچار هلاکت و نابودی خواهد شد؛ از اوج توانایی‌ها و اقتداری که امروز از آن برخوردار است، به حضیض ذلت و ناتوانی خواهد افتاد. نتایج فعل و انفعالات تاریخی، سریع و زودرس نیست. روزی این نتایج دیده خواهد شد که دیگر علاج‌پذیر نیست؛ و آن‌روز برای تمدن غربی فراخواهد رسید؛ هشدارش را هم همین امروز خودروشن‌بینان غربی دارند می‌دهند. این به‌خاطر چه بود؟ اینها در علم مشکلی نداشتند. از طریق این علم، ثروت بی‌اندازه هم کشف کردند و به‌دست آوردند؛ از ثروت‌های زیرزمینی و منابع خدادادی هم حداکثر استفاده را کردند؛ به فضا هم رفتند؛ به اعماق اجسام هم پی بردند؛ از این علم هم برای به‌دست آوردن ثروت و قدرت و سیاست و همه‌چیز، حداکثر استفاده‌های مشروع و نامشروع را کردند؛ با همین علم استعمار کردند؛ کشتارهای گوناگون جهانی کردند؛ میلیون‌ها انسان را اروپایی‌ها در قرن اخیر و در جنگ‌های مختلف و حوادث گوناگون کشتند؛ بنابراین اینها در علم مشکلی نداشتند؛ اما علم بدون هدایت و فضیلت و معنویت و انسانیت، و علم ناظر فقط به دنیا و غمض عین از آخرت، نتیجه‌اش همین است.» ۱۳۸۳/۰۳/۲۲

کتاب اندیشه

تجددشناسی و غرب‌شناسی حقیقت‌های متضاد

برای بسیاری از علاقه‌مندان به مباحث حول محور «غرب» و دانش‌های اجتماعی آن، طرح یک سؤال برای ایجاد افقی جدید ضرورت دارد و آن سؤال عبارت است از: «وجه تمایز دو قلمرو یا دو حوزه پژوهشی «غرب‌شناسی» و «تجددشناسی» چیست؟» این سؤال در زمینه‌ای ایجاد می‌شود که ما بدانیم قریب ۴ دهه است در جهان غرب یک حوزه مطالعاتی خاص به نام «تجددشناسی» پدید آمده و رشد فوق‌العاده سریعی هم داشته است. آن هم درحالی که ما تمام آنچه را که در زمینه «غرب‌شناسی» انجام داده‌ایم، هیچ نشانی از تمایز خاص این حوزه با حوزه پژوهشی «تجددشناسی» ندارد. بی‌هیچ ابهامی در واقع آنچه در این زمینه در غرب در مقوله تجددشناسی انجام می‌شود، امری متفاوت با آنچه به‌صورت رسمی و نهادی به‌عنوان «علم» به ما عرضه می‌شود نیست. درنتیجه بایستی برای آنکه «غرب‌شناسی» در ایران عصر انقلاب اسلامی متولد ناشده نمیرد، به تمایز این دو قلمرو و حوزه پژوهشی التفات داشت. کتاب «تجددشناسی و غرب‌شناسی، حقیقت‌های متضاد» اثری از دکتر کچویان است که توسط نشر امیرکبیر راهی بازار شده و در واقع به معضل بنیادین «غرب‌شناسی» می‌پردازد. این کتاب تلاشی است برای پاسخ به بیان وجه تمایز این حوزه با هر حوزه مطالعاتی دیگر درباره تجدد، یا پاسخ به سؤال در مورد غرب به‌عنوان یک تمدن متمایز و خاص.

اندیشه مسطور

سلاح اشک

آیت‌الله جوادی آملی (حفظه‌الله):

«انسان در حوزه گرایش، ما انسان‌ها در برابر بد و خوب گرایش یکسانی نداریم. ما به کارهای خوب گرایش کامل داریم و به کارهای بد هیچ گرایشی نداریم، پس بینش ما به بد و خوب یکسان است؛ اما گرایش ما به آنها اینگونه نیست؛ برای مثال ما غذای خوب و بد یا سودمند و زیانبار را به‌صورت یکسان تشخیص می‌دهیم و تشخیص ما درباره هر دو یکسان است؛ اما گرایش دستگاه گوارش ما به هر دو یکسان نیست. دستگاه گوارش غذای خوب را به‌راحتی هضم می‌کند؛ اما غذای مسموم را تحمل نکرده، با تهوع پس می‌زند. این رفتار در روح انسان هم وجود دارد. روح اخلاق خوب و بد، عدل و ظلم، امانت و خیانت، و صدق و کذب را به‌صورت یکسان تشخیص می‌دهد؛ اما به همه اینها گرایش یکسان ندارد؛ یعنی به عدل، امانت و صدق گرایش دارد، به همین دلیل، وقتی کودکی برای نخستین بار دروغ می‌گوید، بدنش می‌لرزد؛ ولی هنگام راستگویی با شجاعت حرف می‌زند.

برای تنظیم دستگاه بینش و دانش (عقل نظری)، باید راه‌های برهانی، نظیر فلسفه، حکمت، کلام و عرفان را بپیماییم و برای تنظیم گرایش (عقل عملی)، باید کارهای عملی را پی بگیریم. «عقل عملی» همه تصمیم‌گیری‌های گرایشی انسان را برعهده دارد و کارهایی نظیر عزم، اراده، محبت، اخلاق، نیت و... را مدیریت می‌کند. اگر این مدیر به‌درستی تربیت شود، در برابر فتواهای عقل نظری خضوع می‌کند؛ یعنی برای انجام هر کاری از عقل نظری فتوا می‌گیرد؛ ولی اگر این مدیر به‌درستی تربیت نشود، خودسری کرده، از مرکز فرهنگی خود که عقل نظری و دانش است، استفتا نمی‌کند و به عکس از زیرمجموعه خود که شهوت و غضب است، نظر می‌خواهد و براساس میل آنها عمل می‌کند. بدین‌ترتیب، عقل عملی دیگر مدیر نیست، بلکه شیطان است. برای آنکه این مدیر هدایت شود، راه‌های فراوانی وجود دارد. یکی از راه‌های هدایت، چنان که در دعای شریف کمیل آمده است: «وسلاحه البکاء»، اشک، آه و گریه است که اسلحه درونی مؤمن است. بنابراین، اگر باطن مؤمن به سلاح اشک و ناله مسلح باشد، در مقابل خواسته‌های غضب و شهوت می‌ایستد و از آنها پیروی نمی‌کند.»